

تمامی جهات آن برای استفاده ی عموم.

۳) اجاره دادن تالارهای دانشکده من جمله تالار شیخنا مطهری، شیخنا ابن خلدونون و علی آقای شریعتی جهت مراسمات عقد عروسی و جشن تولد به عموم. البته با مجوز کتبی از وزارتخانه ی محترم فرهنگ و ارشاد.

۴) اجاره دادن هیئت عاشقان (سابق السالن تئاتر) برای مراسمات ختم، سوم، هفتم، چهلیم و امثالهم.

۵) انعقاد قراردادهای تبلیغاتی با شرکت های

پرطرفدار مثل (چی توز)، (اشی مشی) و (پودر تاژ) برای درج آگهی پشت جلد کتب معتبر جامعه شناسی و انسان شناسی و امثالهم.

۶) احداث چندین صندوق آهنی در نقاط پر رفت و آمد شهری، من جمله لاله پارک، لمیز کافه و ... جهت کمک به خانه ی علم و دانش و مرام و معرفت.

۷) قطع درختان بی محصول دانشکده و فروش چوب آن ها و کاشتن درخت های محصول ده مثل سیب و خیار سبز! جهت صدور محصولات آن به اقصی دانشکدات جهان من جمله آکسفورد، سوربن، منچستر یونایتد، رئال مادرید و امثالهم.

۸) گرفتن حق پارکینگ از کلیه ی اساتید و دانشجویان مرفه بی درد، با درد یا هیچ کدام.

اما با این توضیحات و با توجه به این که مطلب

ما عجالتاً با زبان اجداد طاهربنمان نوشته شد می خواهیم برنده ی جایزه ی شاهکار سال دانشکده را معرفی کنیم. به اطلاع می رساند هیئت داوران پس از جلسات متعدد و بررسی نامزدهای جایزه ی ویژه با اعلام حمایت خود از مخالفین جشنواره ی فیلم فجر امسال و ضمن تقدیر و تشکر از کارگران اتاق گفت وگو، سیمرغ بلورین و جایزه ی ویژه خود را به معاون سابق امور مالی دانشکده اهدا می کند. امید است اکنون که ایشان مفتخر به دریافت جایزه ی سال دانشکده شده اند رقم ساخت و ساز اتاق مذکور را در کنفرانسی رسمی و خبری به طور حدودی اعلام نمایند تا از رقم های بالایی که از گوشه و کنار شنیده می شوند صرف نظر شود.

ضمناً در پایان تأکید می شود که جمیع این راه ها تنها به عنوان وسیله ی کسب روزی حلال مطرح هستند و مسئولان محترم و ایضاً محترمه باید در راستای اهداف عالییه ی دانشگاه که همانا پرورش جوانان نخبه است گام بردارند.

یازدهم
مدیر مسئول

نقد غریزی / نقد اندیشیده

دور ی نقد و نقّادی از «ناسزاگویی» و «گفت گوی کر و لال ها» و نزدیک شدن آن به «منطق گفت وگویی» را می توان نویدبخش تغییرات اساسی در فضای کلان جامعه دانست. واکنش «غریزی، نابالغ و ناندیشیده»، ویژگی نما و سرنمون دوران خفقان و سرکوب است. با فاصله گرفتن از این فضای تاریک، امکان شکل گیری نقّادی اندیشیده فراهم می شود. ناگفته پیدا است که دانشکده ی ما نیز از این فضا مستثنی نیست. رفته رفته منطق گفت وگویی دارد جایگاه خود را در عرصه ی عمومی دانشکده پیدا می کند. نمونه ی آن را هفته ی گذشته در یکی از نشریات دانشکده مشاهده کردیم. هفته ی گذشته شاهد اتفاق قابل توجهی در عرصه ی نشریات دانشکده بودیم که از آن می توان به عنوان آغازگاه فضای جدید یاد کرد. نشریه ی «سره» مطلبی را به نقد کارنامه ی هشت شماره ی «ویرگول» اختصاص داده بود و طی آن با لحنی عاری از هیجان، مشکله ی خود را صورت بندی کرده بود. ضمن به فال نیک گرفتن این اتفاق، امیدواریم شاهد تداوم این فضا در دانشکده باشیم. و اما نقدی که «سره» بر «ویرگول» وارد کرده بود، چگونه نقدی بود؟ صورت ساده ی قضیه این است که نقد نشریه ی «سره» بر «ویرگول» نقد بر نانوشته ها بود. میشل فوکو برای نقد شأنیت بر سازنده قائل نمی شود. بلکه نقد از نظر فوکو ویژگی بر ساخته دارد. به این معنا که عطف به حوزه های ایجابی و واقعی می شود. لذا اگر قرار باشد متنی را به خاطر چیزهایی که دربرنگرفته است مورد نقد قرار دهیم، فضای فراخی برای نقد نانوشته ها فراهم می شود. در این وضعیت برای نپرداختن به هر یک از نانوشته ها نیز می توان دلایل و ای بسا توجیهات زیادی نوشت. ما در همین جا آمادگی خود را برای تکمیل فهرست بلندبالای منتشره در «سره» اعلام می کنیم. فی المثل یکی از دلایل نپرداختن به فهرست بلندبالایی که نویسنده ی مطلب جای خالی آن ها را در «ویرگول» احساس کرده بود، مسئله ی «اولویت بندی ها» است.

لطفاً لبخند بزنید



آرمیتا رضانی

می آید و نمی توان با داشتن انبوهی از مطالبات، آن را خندان و بی دغدغه برگزار کرد، پس نتیجه همان می شود که در برزیل هم رخ داد: اعتراض به وضعیت موجود با استفاده از ظرفیت هایی که نهادهای حاکم ناخواسته در اختیار مردم می گذارند. دانشجویانی را در نظر بگیرید که همین ترم قبل به خاطر اعتراضاتی که به وضعیت آموزشی دانشکده کرده بودند، با کسری نمراتشان در برخی از دروس مواجه شدند یا هر از گاهی کنایه های اساتید به این اعتراضات را در کلاس ها به گوش جان سپردند، اما چون معدل های بالایی داشتند، باید در آن روز در برابر دوربین هایی که برای ثبت و ضبط این مراسم آماده شده بودند حاضر می شدند و لبخند می زدند تا یک جشن خوب برگزار شود و دوباره از فرمایش، روز از نو و روزی از نو!

نمی توان تلخی کام دانشجویانی را که با جمله ی «اگر در مراسم حاضر نشوید، ممکن است جایزه به دستتان نرسد» به این جشن دعوت شده اند، با صرف شیرینی از بین برد. نمی شود انتظار داشت در برنامه ای که به خاطر تقدیر از رتبه های برتر برگزار شده است، به همان دانشجویان تربیونی برای بیان مسائل و مشکلاتشان نداد و آن ها بی هیچ گله و شکایتی مراسم را به پایان ببرند. مسئولیت اجتماعی دانشجویانی که مراسم برای تشویق و حمایت از آن ها برگزار شده بود حکم می کرد که در برابر مشکلاتی که همه ی دانشجویان این دانشکده با آن مواجه هستند سکوت نکنند و حتی شده در مراسمی که عنوان تقدیر و تشکر را با خود به یدک می کشید، مطالبات صنف خود را مطرح کنند.

زمانی که مسیره های گفت وگو بسته می شوند و

سال ۲۰۱۴، همه نگاه ها به برزیل بود. جهان نظاره گر ایستاده بود تا ببیند آیا نهمین قدرت اقتصادی جهان، می تواند پربیننده ترین رویداد ورزشی را به خوبی برگزار کند. مقامات کشور برزیل برنامه ریزی های بسیاری برای این مراسم کرده بودند. می خواستند مراسم به گونه ای پیش رود که جهانیان در نهایت کلاه از سر بردارند و برای درایت و برنامه ریزی های آن ها کف بزنند. اما در همان روزهایی که دوربین ها بر روی این کشور زوم شده بود، اتفاقات دیگری افتاد. اخبار جام جهانی و تمام نشدن ساخت ورزشگاه ها در حاشیه قرار گرفت و مطالبات مردم از دولت تبدیل به متن اصلی شد. مردم، آگاهانه از قابلیت های رویدادی که برای دولت بسیار مهم بود استفاده کردند و اعتراضاتشان را در بستری که طرف مقابل برای آن ها فراهم کرده بود، مطرح کردند. نمی شود از مردمی که کارد به استخوانشان رسیده انتظار داشت که در فرصت های محدود و اندکی که برای بیان اعتراضاتشان دارند، دندان سر جگر بگذارند و در برابر دوربین ها لبخند بزنند و اجازه دهند مراسم بی هرچ حاشیه ای برگزار شود.

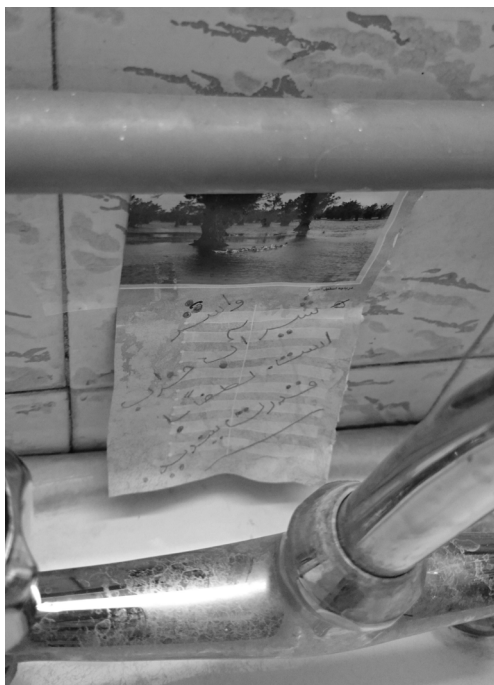
حکایت جشن امسال تقدیر از معدل های برتر در دانشکده ی علوم اجتماعی هم مانند همین بود. جشنی که همواره اهمیت زیادی برای دانشکده داشته و نشانه ی آن هم حضور تعداد زیادی از مسئولان در آن است. در آغاز قرار بود این برنامه در اتاق گفت وگویی واقع در بخش ریاست برگزار شود، اما با اعتراض تعدادی از دانشجویان مکان برگزاری مراسم به سالن شریعتی تغییر کرده بود. دیدن مدیران گروه های آموزشی، معاونان و رئیس دانشکده در یک مکان واحد فرصتی است که سالی یکبار پیش



لطفا شیر آب را محکم ببندید، چون احتمالاً برای تعویض واشر بودجه نداریم!



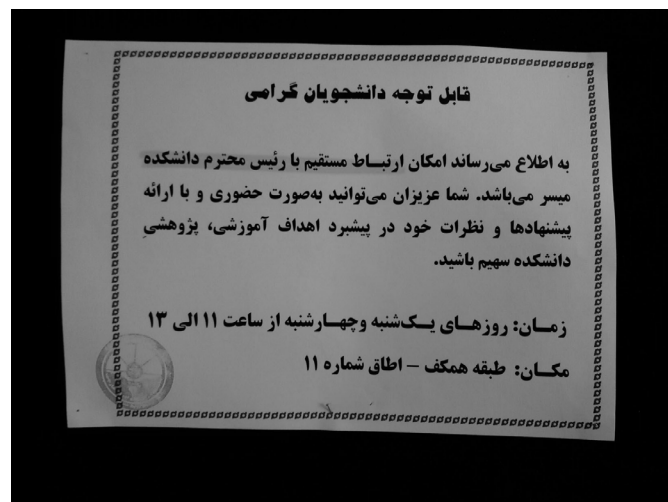
مکان دیدار آسان با رییس دانشکده، در دانشکده زبان ها



کاغذ اخبار

* پس از ماه ها تلاش برای سرو سامان دادن به کمدهای واقع در طبقه همکف، بالاخره هفته ی گذشته این کمدها شسته و در روز پنج شنبه شماره گذاری شدند و از روز یکشنبه، سوم اسفند ماه به دانشجویان تحویل داده می شوند.

* برگزاری آئین صبحانه های دانشجویی از سه شنبه این هفته از سر گرفته خواهد شد.



چگونه و در چه فرآیندی دانش‌آموز به دانشجو تبدیل می‌شود؟ این پرسش همواره ذهن من را به خود مشغول کرده و گمان می‌کنم تلاش برای پاسخ دادن به آن، کاستی‌های نظام آموزشی را تا حدودی روشن‌تر می‌کند. گام نخست عبور از سد کنکور است که برجست دانشجو جای خود را به دانش‌آموز می‌دهد. خبری از فرآیند و یا پروسه برای این تغییر هویت نیست. دانش‌آموز به یک‌باره و بدون هیچ فرآیند مشخصی تبدیل به دانشجو شده است. دانش‌آموزی که به مدت دوازده سال در نظام پادگانی آموزش و پرورش مشغول آموزش دیدن بوده است حال باید جست‌وجوگر دانش باشد. کافی است به مقایسه‌ی روابط ساده میان این دو نهاد آموزش و پرورش و آموزش عالی بپردازیم تا خلاء موجود میان این دو نهاد بیش‌تر آشکار شود. در نظام پادگانی آموزش و پرورش همه چیز از بالا به دانش‌آموزان دیکته می‌شود. محور کلاس معلم است و دانش‌آموز نقشی در فرآیند آموزش ندارد و تنها به عنوان یک پذیرنده است. معلم می‌گوید و دانش‌آموز می‌پذیرد. جایگاه دانش‌آموزان و معلم در کلاس خود نشانه‌ای از تسلط معلم بر دانش‌آموزان است؛ مانند ردیف‌های منظم سربازان و معلم هم مانند فرمانده. بخشی از

دانش‌آموز یا دانشجو

مهرداد محمدی

این روابط دوباره در دانشگاه تکرار می‌شود و فضا همان فضای کلاس دانش‌آموزی است. استاد مانند معلم نقش بازی می‌کند و دانشجو مانند دانش‌آموز. در این‌جا استاد فرمانده است و نظام پادگانی این بار در دانشگاه بازتولید می‌شود. دانشجو اختیاری ندارد و استاد ابزاری به نام نمره در دست دارد. فرمانده هر چه می‌گوید درست است. البته در همه‌ی موارد این چنین نیست و بعضاً اساتیدی هستند که خارج از این چارچوب کار کرده و به دانشجو بها می‌دهند. دانشجو را در فرآیند آموزش درگیر کرده و دانشجو را بخشی از فرآیند آموزش می‌بینند. باید دید دانشجو در پاسخ چه واکنشی نشان می‌دهد. آیا قادر به تفکیک این دو نوع شیوه هست و اگر هست برای هر کدام چه راهی در پیش می‌گیرد. واقعیت این است که دانش‌آموزی که دوازده سال تجربه‌ی معلم‌محوری را داشته و با فرم‌های دیگر روش‌های آموزشی آشنا نیست چگونه

او را به رسمیت بشناساند.

در شرایطی که در آن هیچ دیالوگی از پیش، ما بین کنشگران وجود نداشته است مراسم آئینی که به منظور افزایش وحدت اجتماعی هستند،کارکرد خود را از دست می‌دهند؛ شکاف‌ها آن‌قدر عمیق می‌شوند که دیگر نمی‌توان انتظار گردهم‌آمدنِ طرفین را داشت. جمع‌شدن چند نفر با اهدافی کاملاً متفاوت، زیر یک سقف را نمی‌توان آئین نامید؛ شاید در بهترین حالت بتوان عنوان تجمع را به آن اطلاق کرد. اما چرا چنین می‌شود؟

زمانی که استاد و دانشجو امکان نقد یکدیگر را از طریق فضاها و موقعیت‌هایی که کارکرد آن‌ها ایجاد گفت‌وگو مابین طرفین است نیابند، طرفین

می‌تواند در فرآیند آموزش نقش داشته باشد. چگونه می‌تواند دانشجو باشد.

بسیاری از مشکلات نهاد آموزش عالی ما ریشه در نهاد آموزش و پرورش دارد و این مشکلات به فرم‌های مختلف تکرار می‌شوند. دانشجویان مشکل نوشتن مطلب دارند و مدام کپی‌برداری می‌کنند؟ زنگ انشا را حذف کرده‌اند یا به آن اهمیت نمی‌دهند. دانشجو توانایی جست‌وجو و پژوهش ندارد؟ پرسش نمی‌کند؟ همه چیز از بالا دیکته می‌شود و امکان بروز خلاقیت از بین می‌رود، جایی برای پرسش وجود ندارد. دانشجو به کمیت و نمره توجه می‌کند؟ وجود نظام ارزش‌دهی عددی و رقابتی در نهاد آموزش و پرورش. در پایان باید گفت ما به نوعی تکرار نظام استانداردهای دانشگاه‌های مطرح دنیا بسیار فاصله دارد و فرآیندی برای تبدیل دانش‌آموز به دانشجو نداریم. اگر هم دانشجویی به معنای واقعی کلمه داریم حاصل اتفاقاتی خارج و جدای سیستم آموزشی موجود است. تا زمانی که نهاد آموزش و پرورش در شیوه‌های اجرایی خود تجدید نظر نکند تغییر شگرفی رو نمی‌دهد و به قول معروف خانه از پای‌ست ویران است.

مجبور می‌شوند بدیل‌هایی بیابند. اساتیدی که نقد دانشجویان را بجا نمی‌دانند، نظرشان را با کاهش نمره‌ی دانشجو ابراز می‌کنند! دانشجویان هم معنایی متفاوت به مراسم مورد توجه مسئولان دانشکده می‌بخشند تا فرصتی را برای بیان درخواست‌هایشان از دست ندهند. دوگانه‌ی استاد–دانشجو تا زمانی که فرصت‌هایی ایجاد نشود که طرفین در آن‌ها جهان‌های ذهنی‌شان را کمی به یکدیگر نزدیک کنند و نسبت به دیدگاه‌های یکدیگر شناخت پیدا کنند، ادامه پیدا خواهد کرد. فاصله‌ی میان آن‌ها روز به روز بیش‌تر خواهد شد، تا روزی که یکی از طرفین از طریق ابزارهای مختلفی که در دست دارد خود را به دیگری بشناساند.

مطلب «سره» جای خالی موضوعی را نقد کرده بود که در همان روز پرونده‌ی اصلی «ویرگول» بود. موضوع «شفافیت مالی» از دغدغه‌های اصلی «ویرگول» است که طبق اولویت‌بندی هیئت تحریریه‌ی آن قرار است بیش از یک شماره به این موضوع اختصاص خواهد یافت. فزون‌تر، در خصوص سایر موارد هم می‌توان دلایل مشابهی را آورد؛ از جمله این‌که بسیاری از موارد اشاره‌شده، نه به‌شکل «مصدافی»، که در کسوت «مفهومی» هر کدام به‌تفصیل در «ویرگول» مورد بحث واقع شده‌اند. کوتاه سخن این‌که ضمن خرسندی از کاهش ابرهای تاریک سرکوب از فضای عمومی چند سال گذشته، باز شدن باب نقدهای منطقی را یکی از نشانه‌های همین فضای جدید می‌بینیم و از تداوم آن‌ها در فضای عمومی دانشکده استقبال می‌کنیم.

بودجه‌ی دانشگاه هزینه‌ها را کفاف نمی‌کند

پرشاد احمدی

در آخرین روزهای خرداد ماه امسال دانشکده‌ی علوم اجتماعی میزبان کسانی بود که به نظر می‌رسید اتفاقی و ناخوانده مهمان این دانشکده شده باشند.

بسیاری از ما هنوز خاطره‌ی راهروهای شلوغ و پر سر و صدا که با صدای دانش‌آموزان دبیرستانی و کنکوری پر شده بود، خروج دانشجویان از کتابخانه و همچنین تبدیل شدن بوفه به محل تحویل صبحانه و میان‌وعده‌های این گروه را به خاطر داریم. با گذشت اندک زمانی تقریباً همه‌ی ما متوجه اصل داستان شده بودیم: دانشکده‌ی علوم اجتماعی این بار بعد از آن‌که در روزهای پنجشنبه و جمعه برای برگزاری کلاس‌های دانشگاه‌های دیگر اجازه داده می‌شد، به کانون فرهنگی آموزش قلم‌چی برای برگزاری اردوی مطالعاتی کنکور اجازه داده شده بود تا فصل دیگری از درآمدزایی خود را آغاز کند.

البته این داستان به همین جا ختم نمی‌شود. از این دست اقدامات در دانشگاه تهران نه‌تنها کم نبوده و نیست؛ فقط در سال های اخیر شدت بیش‌تری پیدا کرده‌اند. کافی است تا هر دو هفته یک‌بار سری به پردیس دانشکده‌ی فنی بزنید تا چگونگی تبدیل شدن این دانشکده به حوزه‌ی امتحانی مؤسسات آموزشی از جمله مؤسسه یادشده را از نزدیک ببینید.

از آن روزها تا به امروز زمان زیادی نمی‌گذرد اما آن‌چه برای همه‌ی ما مشخص شده این است که حق اعتراضی وجود ندارد زیرا در صورتی که به این اوضاع اعتراضی صورت بگیرد تنها با یک پاسخ روبه‌رو خواهیم شد: «بودجه‌ی دانشکده کفاف هزینه‌های آن را ندارد!»

این پاسخ آن‌چنان سرد، تلخ، قاطع و دایره‌وار است که توان طرح پرسش‌های بعدی در مورد میزان بودجه‌ی دانشکده و هزینه‌ها را از هر دانشجویی می‌گیرد. به همین دلیل است که اگر جزء اعتراض‌کنندگان بوده باشید دُمتان را روی کولتان می‌گذارید و حتی در اولین برخورد حق را به اقدامات دانشگاه می‌دهید که ناچارند از هر طریقی هزینه‌هایشان را تأمین کنند. گاهی تکرار بعضی از گزاره‌ها و پاسخ ها موجب حساسیت‌زدایی تدریجی از آن‌ها می‌شود. به نظر می‌رسد عبارت «بودجه‌ی دانشگاه

کفاف هزینه های آن را نمی‌دهد» آن‌چنان به گوش ما خو گرفته است که دیگر حتی با دیدن استیصال هم دانشکده‌ای‌های ساکن خوابگاه که مجبورند به هر قیمتی شده در طول هشت ترم واحدهایشان را تمام کنند تا مجبور به پرداخت دو برابری هزینه‌ی خوابگاه نشوند متعجب نمی‌شویم. حتی برایمان فرقی نمی‌کند که این مشکل تا جایی پیش رفته است که بعضی مجبور هستند در طول یک روز برای گذراندن دروس عمومی و اختیاری خود به سه دانشکده‌ی متفاوت مراجعه کنند تا مبدا در ترم بعدی علاوه بر هزینه‌ی خوابگاه هزینه‌ی پرداخت مبلغی برای دروس اختیاری خارج از چارت آموزشی را به دوش بکشند. این درحالی است که روحیه‌ی درآمدزایی مسئولان تا جایی پیش رفته است که اگر بخواهید درسی را در یکی از دانشگاه‌های سراسری دیگر بگذرانید به عنوان یک دانشجوی شبانه مجبور به پرداخت هزینه هستید. بر اساس لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۱۳۹۳ چیزی در حدود ۵۵۱۸۰۹۵۱ تومان به دانشگاه تهران اختصاص داده شده است که در میان دانشگاه‌های کشور رتبه‌ی نخست را داراست و دانشگاه‌های شهید بهشتی و صنعتی امیرکبیر با تفاوتی نزدیک به ۳ میلیارد یعنی ۲۰۱۵۳۰۲۲۱ و ۱۵۹۲۰۱۵۵ به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

آگاهی از این ارقام کار دشواری نیست اما آن‌چه مسلم است این است که نه‌تنها مسئولان دانشگاه بلکه حتی در سطح خردتر، مسئولان دانشکده نیز در مورد راه‌های درآمدزایی و هزینه‌های خود اطلاعاتی ارائه نکرده‌اند.

سیاست دانشگاه مانند بسیاری از نهادهای دیگر به گونه‌ای بوده که امکان مداخله و پرسش در مورد سیستم مالی و هزینه‌های دانشگاه با استفاده از عدم اطلاع‌رسانی دقیق و شفافیت در کم‌ترین میزان خود نگه داشته است. بودجه‌ی دانشگاه و ریزه‌زینه‌های آن آن‌چنان تبدیل به یک راز مگو شده است که می‌بایست برای این‌که «بودجه‌ی دانشگاه کفاف هزینه‌های آن را ندارد» به هر راهی متوسل شد و در این میان چه تفاوتی می‌کند که دانشجویان چگونه دوران تحصیلشان را سپری می‌کنند به هر حال مهم این است که «بودجه‌ی دانشگاه کفاف نمی‌دهد!»

چهره و پرزده

۸ راه خوشبختی

امیر جلایر

اول کلام: در هفته‌های ماضیه شور امتحانات و کنکور و التهاب فتوهای فضای مجازی، تسمه از گرده‌ی نشریه‌ی وزینمان کشیده بود و به مصداق بارز بیت: مدّتی در کار ما تأخیر شد/امتحان داشتیم ببخشید دیر شد! از عرصه‌ی درفشانی دورمانده بودیم و با دیدن خیل عظیم اتفاقات ریز و درشت و حوادث بعضاً عجیب و غریب و پدیده‌های نادر و نیز شنیدن سخنان گهربار و لالی انتظام دوستان دانشکده، پشت دست به حسرت می‌خواییدیم که این‌همه خوان نعمت بهر درفشانی گشوده است و ما از آن بی نصیبیم. بیت:

کنونت که امکان گفتار هست/

بگو تا طرف بر سر کار هست!

از قال و مقال دنیای لاکردار و عالم سیاست که بگذریم و وارد عوالم زیبای دانشکده شویم راویان روایت می‌کنند که باز هم معاونت مالی علوم اجتماعی‌مان عوض شد! تودیع و معارفه شد! خرج و دخل‌ها شد! اتاق گفت‌وگو ساخته شد و گاهی کمی هم از آن هم استفاده می‌شود! و القصّه قرار است همایشی در آن برگزار شود به نام چهار دهه علوم اجتماعی! که اکنون نام همایش تغییر کرده است به هشت دهه علوم اجتماعی! و شاید باز هم اعداد آن تغییر کند که این دیگر به ما ربطی ندارد. القصّه آن هنگام که شنیدیم معاونت مالی جدید بر سر کار آمده است گروهی از منوّرالفکران اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی (روشنفکران کنونی و لوسترفکران اسبق) دور یکدیگر جمع آمدیم و در نامه‌ای سر گشاده خطاب به معاونت جدید – حقّت بالامان و حفظ … تعالی – به پیشنهاد ۸ راه جهت کسب روزی حلال توسط دانشکده بدون خالی‌کردن مافی‌الجیب دانشجویان، برای پرداخت فاکتورهای کثیر انجمن ها! نوشتیم. باشد که مقبول خاطر عاطر مرحمت‌ذخایر جنابان مسئولان افتد:

۱) تبدیل اشکوبه‌ی همکف به پاساژ و اجاره‌ی مغازات آن ها با رعایت موازین حقوقی به اصناف روشنفکرتر جامعه مثل: گیتارفروشان، دلسترفروشان، قاقالی‌فروشان و امثالهم.

۲) تأسیس شعب متعدد کافی‌شاپ و قهوه‌خانه در فضای باز ناز پشت دانشکده و بازگذاشتن